



نویسنده: آلیس پانترمولر

تصویرگر: دانیلا کوهل

مترجم: نونا افراز



Author: Alice Pantermüller
 Original title: Mein Lotta-Leben. Ich glaub, meine Kröte pfeift!
 With illustrations by Daniela Kohl
 © 2014 by Arena Verlag GmbH, Würzburg, Germany.
 www.arena-verlag.de
 Through KIA Literary Agency
 Persian Translation © Houppaa Publication, 2019.

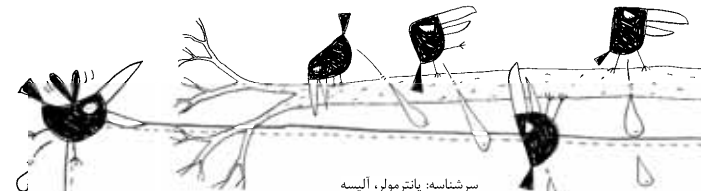
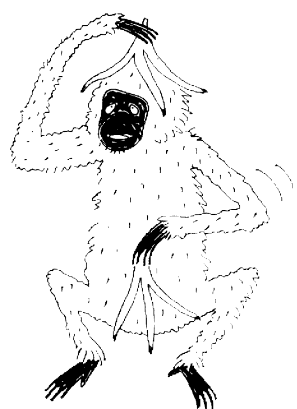
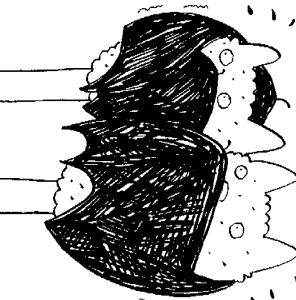
نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright)، امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن، Arena، خریداری کرده است.

تقدیم به فیرشن، شجاع‌ترین لاک‌پشت دنیا.
 دانیلا



رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، آلیس پانترمولر و ناشر خارجی آن، آرنا، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه‌جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.
 اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت آلیس پانترمولر این کار را کرده است.



سرشناسه: پانترمولر، آلیسه
 Pantermüller, Alice
 عنوان و نام پدیدآور: نجات لاک‌پشتی، جایزه‌ی وزغی / نویسنده آلیس پانترمولر؛ تصویرگر دانیلا کوهل؛ مترجم نونا افراز.
 مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۸.
 مشخصات ظاهری: ۱۶۸ص: مصور.
 فروسته: لوتا پیترمن؛ ۵
 شابک: دوره: ۷-۷۲-۰۴-۰۳-۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۴۰-۳؛ ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۴۰-۳-۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۴۰-۳
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 یادداشت: گروه سنی: ج.
 موضوع: داستان‌های کودکان آلمانی
 موضوع: Children's stories, German
 شناسه افزوده: کول، دانیلا، ۱۹۷۲ - م، تصویرگر
 شناسه افزوده: Kohl, Daniela
 شناسه افزوده: افراز، نونا، ۱۳۶۱ - مترجم
 رده بندی دیویی: ۱۴۳۳/۹۱۴
 شماره کتابشناسی ملی: ۵۷۳۶۵۹۸

لوتا پیترمن ۵

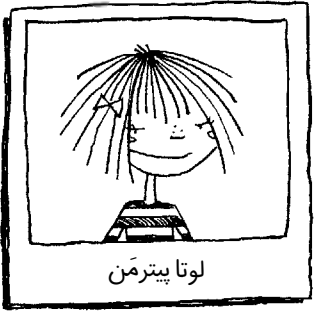
نجات لاک‌پشتی، جایزه‌ی وزغی!

نویسنده: آلیس پانترمولر
 تصویرگر: دانیلا کوهل
 مترجم: نونا افراز
 ویراستار: سعید متین
 مدیر هنری: فرشاد رستمی
 تایپوگرافی: مهدخت رضاخانی
 طراحان گرافیک: آرزو باذغن، فریبا دولت‌آبادی



آدرس: تهران، میدان قاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم لاک، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی
 صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰ info@hoopa.ir www.hoopa.ir
 «همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
 «هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.»

این منم



لوتا پیترمن



شاین وارچک

بهترین دوست من



زاینه پیترمن

مامانم



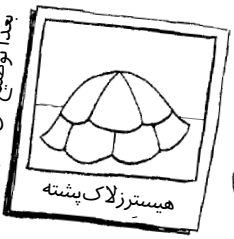
شانل وارچک

خواهر کوچک



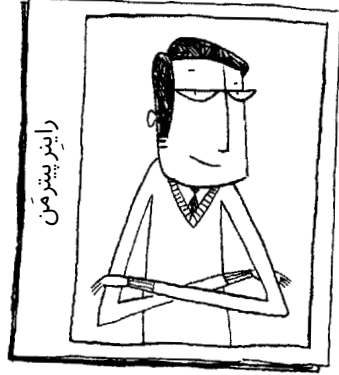
بیل گلهازه

عضو تیم ما



هیستریز لاک پشته

درباره هیستریز بعد توضیح می دهیم.



بابام معلم

عاشق غذاهای اجق و جق هندی

رایپر پیترمن



کازیمیر بودکر

خوش لباس ترین بچه ی توی حیاط مدرسه (به نظر شاین)



برنیکه بودکر

برادر

توی کلاس ماست.

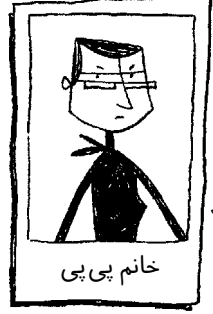
فکر کنم خیلی پولداره



اما، حنا، لیف گرتنه

تیم برنیکه بودکر به نام گل بسندان گوشه پنجان

از بالای عینکش خیلی جدی آدم را نگاه می کند.



خانم پی پی

معلم کلاسما



آقای کوسه ای

کارآموز زیست شناسی



داداش های خُل و چل من



ژاکوب و سیمون پیترمن

دوقلو

خفاش بال خون آشامی



سهشنبه، ۱۰ آذر ۱۳۹۰

این پُل واقعاً عین **بوق** می‌ماند!



امروز صبح وقتی آمد مدرسه، کلی مرموزبازی درآورد. گفت یک **فکر شاهکار** درباره‌ی کلاسمان به سرش زده. ولی نمی‌خواست لو بدهد چه فکری!

فقط با حالت **هیجان زده‌ای** گفت:

بعداً می‌گم. سر کلاس آلمانی.

عینکش هم یک کم کج بود.



از دست این پُل! 

باید به ما بگی! هرچی باشه، ما یک تیمیم!

بهترین دوست من نشاین

دقیقا! **خوکش‌های درنده!** یکی برای همه و همه برای یکی!



بعد پُل را دوره کردیم. البته یک کم سخت بود، چون دو نفر بیشتر نبودیم:
من و شاین. شاین یک مشت **خواباند** توی شانه اش (با اشاره به شانه).

من هم **قلقلکش دادم**.

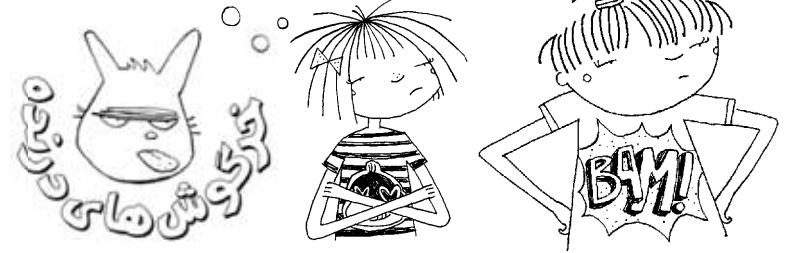
ولی پُل فقط سرش را تکان داد و

لبخند به لب گفت:

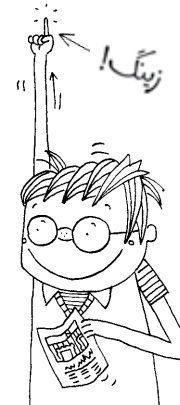
بعداً می‌گم! آه!




پُل هنوز هم درست و حسابی نفهمیده **تیم** به چه دردی می‌خورد!



خوشبختانه همان زنگ اول، آلمانی داشتیم
و پُل یک مجله از توی کیفش درآورد و
دستش را برد بالا.



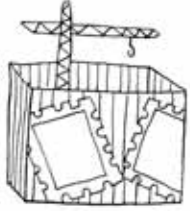
خانم پی پی  به پُل اجازه داد حرف بزند.

او هم توضیح داد که ساختمان جدید اداره‌ی پست
مرکزی در حال ساخته شدن است.



به خاطر همین اداره‌ی پست یک مسابقه ترتیب داده برای همه‌ی
مدرسه‌های شهر.

مسابقه به صورت کلاسی برگزار می‌شود. به هر کلاسی که برنده‌ی
مسابقه شود، اجازه داده می‌شود که حصار دور محل ساختمان پست
را نقاشی کند. نقاشی‌ها باید شکل تمبر باشند، اما نه هر تمبری. تمبرها
باید موضوع خاص خودشان را داشته باشند.

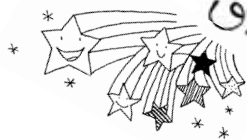


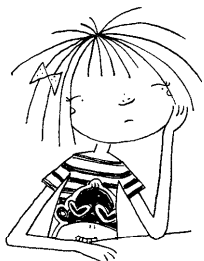
کلاسی که جالب‌ترین موضوع
برای نقاشی را پیشنهاد بدهد،
برنده‌ی مسابقه است!



چه باحال! همه‌مان خیلی ذوق

کردیم، البته نه به اندازه‌ی پُل.





دلم یک جورهایی به حال پُل سوخت، هرچند
فکرش واقعی بی مزه بود. روی تمبرها عکس تمبر
بکشیم! همچنین چیز کسل کننده‌ای فقط به ذهن
پُل می‌رسد!

ستاره‌های تلویزیون!

ستاره‌های مشهور تلویزیون را نقاشی
می‌کنیم! **سوسیس پنجم**
دورست مال من!



سوسیس پنجم
دورست اسم یک کارتون است که شاین عاشقش است.

شاین خیلی از ستاره‌های تلویزیون و این جور چیزها سر درمی‌آورد، خیلی
بیشتر از من.



ولی خانم پی‌پی اصلاً شاین را نگاه نکرد. گفت
که پُل فکر خیلی خوبی کرده که توی مسابقه
شرکت کنیم و اگر کسی درباره‌ی موضوع تمبر،
فکری به ذهنش می‌رسد، بگوید.



صورتش پُر از کک و مکِ قرمز شده بود و گفت که یک فکر خیلی خوب
دارد.

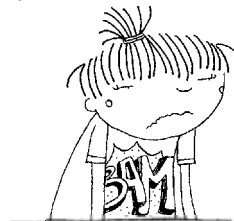
روی تمبرهایمان... تمبر نقاشی می‌کنیم!

تمبرهای معروف را! →

نقاشی تمبرهای باارزش و قدیمی را می‌کشیم!



من و شاین به هم نگاه کردیم. قیافه‌ی شاین
جوری شده بود که انگار همان لحظه، اشتباهی
یک سوسک قورت داده.



چه فکر لوسی! این فکرها
فقط از پُل برمی‌آد!

فَرَضاً!

چقدر کسل کننده و بی‌مزه!



فَرَضاً!



بنی ←



→ تیمو



برنیکه و **گوسه‌پندان** کودنش هم
شروع کردند عین مرغ‌ها قُدقُد کردن.

بعد هم اجازه داد برنیکه که دستش را بلند کرده بود، حرف بزند. برنیکه هم اول یک تکانی به موهایش داد.



حیوون‌هایی که دارن منقرض می‌شن.
این جور می‌تونیم توجه همه رو به
حفاظت از حیوون‌ها جلب کنیم.

گوسه پندانش هم از خودشان صدای شگفت زده شدن درآوردند.



خانم پی‌پی هم طبق معمول از

نظر برنیکه به وجد آمد. ☹️

گفت خیلی فکر **شاهکاری** است،

یک موضوع **خیلی مهم** برای

شرکت کردن کلاسمان توی مسابقه. ☹️



شاین دوباره داد زد:

ستاره‌های تلویزیون!



و هی دستش را تکان داد،
ولی خانم پی‌پی باز هم
محلش نگذاشت.



من پیشنهاد دادم **حیوان‌های مورد علاقه‌مان** را بکشیم.

چون من عاشق حیوان‌ها هستم، شاین هم همین‌طور. این جور می‌تونیم اگر ستاره‌های تلویزیون را هم نکشیم، شاین دل‌خور نمی‌شود. 😊



ولی خانم پی‌پی فقط رویش را به من کرد و سرش را بفهمی‌نفهمی **تکان داد**.

انگاری زیاد از این فکر من خوشش نیامده بود. ☹️



مثل همیشه، مگه نه؟ خانم پی پی همیشه طرف

برنیکه را می‌گیرد. دختره‌ی از خود راضی با آن دماغ سربالا و خانواده‌ی پول‌دارش!



خیلی **شاک**ی شدم! بیشتر به این دلیل که

این فکر به ذهن برنیکه رسید، نه من. چون به نظر من هم موضوع حیوان‌های در حال انقراض خیلی جالب بود.



پُل گفت فقط تا فردا وقت داریم که موضوعمان را اعلام کنیم.

خانم پی پی هم گفت که همین نظر برنیکه عالی است و همین امروز

اعلامش می‌کنیم. ☹️

بعد گفت مطمئن است که ما جایزه را می‌بریم و با حالت مهربانی و افتخار به برنیکه نگاه کرد.



بعد هم درس آلمانی شروع شد. ☹️

تکلیف شبمان هم این شد که یکی از حیوان‌هایی را که در معرض انقراض است، انتخاب کنیم تا اگر توی مسابقه برنده شدیم، آن حیوان را بکشیم.



در ضمن، باید بیایم پای تخته و حیوانمان را برای بقیه توصیف کنیم.

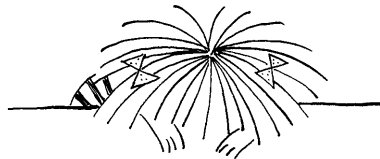


سه تا ناله!

طبق معمول! این خانم پی پی اگر

مشق **چرت و پرت** به ما

ندهد، جانش درمی‌رود؟



به خاطر همین، بعد از ظهر شاین آمد خانه‌ی ما تا از کامپیوتر

بابا استفاده کنیم. بابا معلم است و معمولاً کامپیوترش را خودش لازم

دارد، ولی امروز ما کار **خیلی مهمی** داشتیم که باید انجام می‌دادیم.

فکر کنم شاین گفت:

چه حیف می شه اگه این ها منقرض بشن!



هی هی هی می می

البته آن قدر می خندید که درست معلوم نبود چی دارد می گوید.

بعد شروع کرد به فکر کردن به اینکه سگ پوزه دراز را برای تمبر انتخاب کند یا شیطان تاسمانی را.



بعد که عکس سگ پوزه دراز را دید، گفت شبیه موش است با دماغ مورچه خوار.



به خاطر همین، شیطان تاسمانی را انتخاب کرد.

یعنی نجات دادن حیوان ها. چون خیلی بد می شود اگر نسل حیوان ها منقرض شود فقط به خاطر اینکه ما بهشان کمک نکرده ایم!



البته اولش از خنده ریسه رفتیم، چون بعضی از

حیوان هایی که در خطر بودند، اسم های خیلی **اجق و جقی** داشتند.

اسم خنده دارترین ها را یادداشت کردیم:

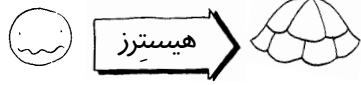
در معرض انقراض

- + قورباغه‌ی لگن دار
- + سگ پوزه دراز
- + میمون شیری سرخ
- + تنبل کوچک
- + ازدهای بدون گوش علفزار
- + شیطان تاسمانی
- + وزغ عنکبوتی کیانزی



یک عالمه شان را هم ننوشتیم! جدی می گویم!

چون ما خودمان یک لاک پشت داریم به اسم.



درست است که هیستریز همین طوری اش خیلی پیر و کمی حوصله سربر است و تقریباً هیچ وقت از لاکش بیرون نمی آید، اما نباید منقرض شود! **هن دلم نمی خواند!!!** به خاطر همین، **لاک پشت** را به عنوان حیوان خودم انتخاب کردم. (☹️)

باید روی تمبرها حیوانها رو خیلی قشنگ نقاشی کنیم تا همه ی مردم جا بخورن و بیشتر مواظب باشن که یک وقت حیوانها منقرض نشن!

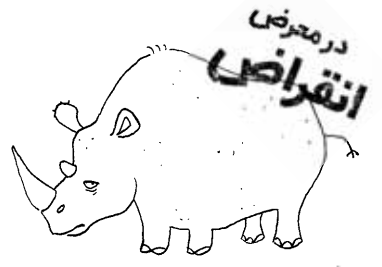
دقیقاً! حالا اگه اون وزغ های عنکبوتی منقرض شدن، اشکال نداره، ولی بقیه رو باید نجات داد!



من نمی توانستم تصمیم بگیرم کدامشان را انتخاب کنم. مخصوصاً به خاطر اینکه از دیدن حیوان های در حال انقراض **شوکه** شده بودم.



مثلاً ببر و کرگدن و گوریل و اورانگوتان و این جور چیزها.



بعد هم خیلی **شوکه تر** شدم.

چون دیدم **لاک پشتها** هم در حال انقراض اند.



چهارشنبه، ۱۱ ژوئن

قبل از اینکه کلاس شروع شود، من و شاین و پُل همدیگر را توی حیاط مدرسه دیدیم که بگویم هرکس چه حیوانی را برای مسابقه انتخاب کرده. پُل گفت خفاش دماغ نعل اسبی را انتخاب کرده. من زور زدم که جلوی خنده ام را بگیرم، ولی خیلی کار سختی بود، چون شاین داشت

ریزریزه می خندید

سعی کردم خیلی عادی بپرسم:

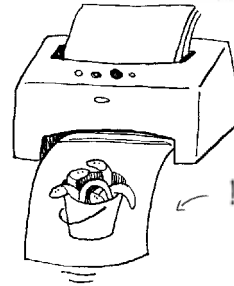
اون دیگه چیه؟



بدون اینکه بخندم. 😊

چون پُل خیلی زود بهش برمی خورد و قهر می کند.

هرچی نباشد، ما خرگوش های درنده هستیم!
بهترین حامی حیوان ها!



بعدش خواستم عکس یک لاک پشت را چاپ کنم که دیدم از توی چاپگر، عکس یک سطل پر از مارماهی آمد بیرون. 😞

مارماهی رو دیگه نیستیم!

عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر